Downloaded from clrj.modares.ac.ir at 14:06 IRST on Sunday November 14th 2021

مطالعهٔ تطبیقی پوچی و شیءوارگی

در دو رمان *بیگانه* اثر آلبرکامو و *بوف کور* اثر صادق هدایت

سیده یاسمین سجادی*[۱]، منصوره سجادی[۲]

۱. دکترای آموزش زبان فرانسه، دانشگاه تربیت مدرس

۲. گروه زبان انگلیسی، واحد آباده، دانشگاه آزاد اسلامی، آباده، ایران

دریافت: ۱۴۰۰/۱/۱۵ پذیرش: ۱۴۰۰/۴/۲۷

چکیده

پوچی مفهوم مهمی است که در آثار بسیاری از اندیشمندان دوران مدرن مطرح شده است؛ ازجمله آلبر کامو در آثار خود به این مفهوم توجه کرده و به مفاهیمی همچون عصیان، تکرار و مرگ نیز پرداخته است. رمان *بیگانه* یکی از اصلی‌ترین آثار کامو است که در آن به مفهوم پوچی در بطن زندگی مدرن توجه شده است. گفتنی است که مفهوم شیءوارگی با پوچی تفاوت‌های مهم و اساسی دارد. نگارندگان در این تحقیق به بررسی و مطالعهٔ تطبیقی مفهوم پوچی با شیءوارگی در دو اثر *بیگانه*ی آلبر کامو و *بوف کور* صادق هدایت پرداخته‌اند. نتایج پژوهش نشان می‌دهد که اگرچه رمان *بوف کور* صادق هدایت اثری برجسته است، متنی پوچ‌گرایانه قلمداد نمی‌شود و بیشتر می‌توان آن را اثری در وضعیت شیءوارگی تحلیل و بررسی نمود. این درحالی است که *بیگانه*ی آلبر کامو را می‌توان نمونهٔ کامل اثر پوچ‌گرایانه معرفی کرد. به‌نظر می‌رسد معمولاً خوانندگان و حتی منتقدان بین مفهوم پوچی و شیءوارگی دچار سوءتعبیر و اشتباه می‌شوند. هرقدر که پوچی مفهومی ایجابی و دارای کنش فعال و بینش روشن در گفت‌وگو با دیگر آثار و تفکرات است، شیءوارگی مفهومی جبری، سلبی و فاقد بینش و کنش مشخص با دیگر تفکرات و موضوعات است.

واژه‌های کلیدی: پوچی، شیءوارگی، *بیگانه*، *بوف کور*، ادبیات تطبیقی.

* نویسندهٔ مسئول مقاله: E-mail: Yasminsajadi@ymail.com

فصلنامهٔ علمی- پژوهشی پژوهش‌های ادبیات تطبیقی
دورهٔ ۹، شمارهٔ ۲، تابستان ۱۴۰۰، صص ۸۸-۱۱۲

Downloaded from clrj.modares.ac.ir at 14:06 IRST on Sunday November 14th 2021

۱. مقدمه

آغاز و شکل‌گیری تفکرات مدرن در غرب بوده است. ریشه‌های آن به اومانیسم و دوران رنسانس بازمی‌گردد. در آغاز دوران مدرن، نگاه انسان بسیار خوش‌بینانه بود. گذار از حاکمیت کلیسا و قدرت پادشاهان در پایان قرن‌های میانه این نوید را برای بشر غربی به‌وجود آورده بود که در دوران مدرن، انسان همه‌چیز را به‌دست می‌گیرد، از خرد خویش استفاده می‌کند و درنهایت به شرایط مطلوب می‌رسد. پس از گذشت دهه‌های مختلف در غرب و تجربهٔ دوران مدرن (جنگ‌های جهانی اول و دوم، نسل‌کشی‌ها، جنگ سرد و...) این اندیشه مورد بازبینی قرار گرفت. روشن شد که در جوامع دوران مدرن، در مقایسه با گذشته، چالش‌ها، بحران‌ها و پرسش‌های بیشتری نیز بروز کرده است. سرخوردگی ناشی از دوران مدرن سبب ایجاد نوعی بازنگری در جریان‌های فکری مختلف شد (احمدی، ۱۳۹۳: ۲۱۷). یکی از جریان‌های فکری که در پاسخ به سرخوردگی عصر مدرن شکل گرفت، به نیهیلیسم[۱] یا پوچ‌گرایی معروف شد. رمان *بیگانه‌ی* آلبر کامو[۲] یکی از آثاری است که در پاسخ به نهیلیسم، تحلیل و درک این مفهوم نوشته شده است (Cruickshank, 1959). یکی از جریان‌های فکری دیگر که به تحلیل و درک این سرخوردگی پرداخت، مفهومی به‌نام شیءوارگی یا شیءانگاری[۳] بود که اولین بار اندیشمندی به‌نام گئورک لوکاچ[۴] آن را مطرح کرد (پوینده، ۱۳۹۶: ۱۱۷). به‌نظر نگارندگان این تحقیق، نیهیلیسمی که در رمان *بیگانه‌ی* آلبر کامو مطرح می‌شود، انسان را از سرخوردگی‌ها رها می‌کند و حتی برای رفع آن پیشنهادهای نیز می‌دهد. پوچ‌گرایی کامویی سعی دارد آزادی و امکان اختیار انسان مدرن را به او گوشزد کند و او را به تحرک وادارد. کامو می‌خواهد انسان مدرن با تمام سنگینی وزن پوچی، مسئولیت زندگی‌اش را بر دوش گیرد و با درک حیات

Downloaded from clrj.modares.ac.ir at 14:06 IRST on Sunday November 14th 2021

مدرن، او را برای زندگی امیدوار کند. کامو در هنگام نوشتن *بیگانه*، در جامعه‌ای زندگی می‌کرده است که دوران مدرن را تا حدودی پشت‌سر گذاشته بود. او با شناخت کافی از انسان و جامعه‌اش، نظرات خود را دربارهٔ پوچی بیان کرده است. برخلاف مفهوم پوچی کامویی، شیء‌وارگی لوکاچی دارای خودباختگی و سکون عظیمی است. شیءوارگی لوکاچی، برخلاف پوچی کامویی، توانایی گفت‌وگو با سایر مفاهیم را ندارد. انسان شیءواره یک وضعیت کاملاً جبری را می‌پذیرد و به‌شدت توانایی اختیارش به‌حاشیه رانده می‌شود. این امر در اثر *بوف کور* هدایت نیز به‌خوبی دیده می‌شود. برخلاف رمان *بیگانه‌ی* آلبر کامو، شخصیت‌های رمان *بوف کور* در وضعیت شیءوارگی قرار دارند و از خود هیچ اختیاری ندارند. زندگی آن‌ها در یک جبر تاریخی به جلو می‌رود و شخصیت‌های اثر تمایلی برای گفت‌وگو با یکدیگر ندارند. حتی خود *بوف کور* نیز میلی به گفت‌وگو با خوانندهٔ خودش ندارد. خلاصه کردن *بوف کور* برای نگارندگان کاری دشوار بود؛ زیرا در شمار آن دسته از آثاری است که سخت به خلاصه شدن تن می‌دهد. یکی از مهم‌ترین کارهایی که در این اثر پژوهشی صورت گرفته، خلاصه و کشف کردن سیر داستانی رمان *بوف کور* بدون حذف نکات اصلی آن است.

۱ـ۱. پیشینهٔ تحقیق

در سال‌های اخیر، مطالعات مختلفی در حوزهٔ ادبیات تطبیقی انجام شده است. آلبر کامو و صادق هدایت ازجمله نویسندگان ممتازی هستند که آثار آن‌ها محور پژوهش‌های بسیاری بوده است. از این میان می‌توان به مطالعات انجام‌شده دربارهٔ مفهوم پوچی و مفهوم طغیان اشاره کرد. نیکجو (۱۳۹۴) در مطالعهٔ خود درباب اندیشهٔ طغیان کامو، به‌خوبی نظرات کامو را از

Downloaded from clrj.modares.ac.ir at 14:06 IRST on Sunday November 14th 2021

ورای آثارش نشان می‌دهد. فرجی (۱۳۸۹: ۲۶) در اثرش درمورد آلبر کامو، بیان می‌کند که در داستان *بیگانه*، دو جنبه وجود دارد: بخش پاکی و بدون جرم بودن و بخش مجرم بودن قهرمان داستان. کارول (2007) نیز *بیگانه* را با *سیزیف* و دو نمایش‌نامهٔ کامو در زمرهٔ ادبیات پوچی جای می‌دهد. کارول از کامو نقل می‌کند که اگر چیزی به اسم «گناه زندگی» وجود داشته باشد، شاید بیش از آنکه از زندگی نومیدمان کند، برای این باشد که به زندگی امیدوارمان کند تا از شکوه پایان‌ناپذیر این زندگی چشم بپوشیم.

بوف کور، شاهکار پُرآوازهٔ ادبیات معاصر ایران، از هنگام انتشار تا کنون همواره موضوع تفسیر و تعبیرهای متفاوت و گاه متضاد بوده است. جلاله‌وند (۱۳۹۴) در مقالهٔ خود بیان می‌کند که *بوف کور* رانهٔ مرگ است؛ نظم مرسوم در این اثر به دیدهٔ تردید نگریسته می‌شود. شخصیت راوی در *بوف کور* مازادی است که تن به دام دال‌های نظم نمادین نمی‌سپارد. دختر اثیری و لکاته استعاره و تجسمی از خوشی‌هایی هستند که در نظم نمادین از راوی دریغ شده‌اند. در مطالعه‌ای تطبیقی، فارسیان و قادری (۱۳۹۸) به بررسی بازتاب مفهوم مرگ در اندیشهٔ آلبر کامو و صادق هدایت پرداخته و اظهار کرده‌اند که مرگ یکی از اساسی‌ترین مفاهیم در آثار هر دو نویسنده است. هدایت و کامو هرچند دو خواستگاه کاملاً متفاوت دارند، هر دو با مدرنیته درگیرند. در زمینهٔ مرگ‌اندیشی هدایت نیز، مقالاتی چند نوشته شده است؛ ازجمله بهارلو در مقالهٔ «عشق و مرگ در آثار هدایت» (۱۳۷۹)، دو مفهوم مرگ و عشق را در بیست اثر هدایت تحلیل کرده است. در زمینهٔ کامو و هدایت نیز، حسینی (2017) کتاب *بحران مدرنیته و مدرنیته در بحران* را به زبان فرانسه نگاشته است. وی در این کتاب ضمن مطالعهٔ تطبیقی آثار آلبر کامو

Downloaded from clrj.modares.ac.ir at 14:06 IRST on Sunday November 14th 2021

و صادق هدایت، به بررسی همانندی‌ها و تفاوت‌های این نویسندگان در جهان‌بینی و نگرش به هستی پرداخته است.

۱ـ۲. مبانی نظری

۲ـ۱ـ۱. پوچی

پوچی هنگامی پا به عرصهٔ وجود آدمی می‌نهد که ظواهر فروبپاشند و واقعیت‌ها بر انسان مدرن آشکار شوند. در این لحظه، انسان پی می‌برد تمام نداهای درونی‌اش با واقعیت‌های طبیعی زندگی تناقض دارد و نمی‌تواند معنا و هدفی خارج از این طبیعت به‌دست آورد (هینچلیف، ۱۳۹۶). مفهوم پوچی بر نهایتِ اهمیت فردی اصرار دارد و از انسان می‌خواهد شرافت و اصالت خود را حفظ کند. مبتنی بر این مفهوم، بهترین تصمیم همیشه در مواجهه با مرگ گرفته می‌شود. نویسندگان و فلاسفهٔ مرتبط با «پوچی» یک‌صدا خودکشی را رد می‌کنند و تأکیدشان فقط بر اهمیت مرگ است. انتخاب و آزادی رابطهٔ تنگاتنگی با احساس پوچی دارد: هرچه ما ارزش می‌شماریمش، عارضی است و اگر طور دیگری وانمود کنیم، ریا کرده‌ایم. نمی‌توان چنین نمایاند که قوانین اخلاقی مطلقی وجود دارد که ما را مقید می‌کند، یا اینکه انجام‌وظیفه در زندگی برای ما مقرر شده است و یا اینکه باید نقش یا رسالتی داشته باشیم و آن را اجرا کنیم. «زندگی بشر پوچ است؛ چراکه برای طرح‌های ما هیچ توجیه نهایی یافت نمی‌شود. همگان اضافی‌اند و چیزی ضروری نیست» (امید، ۱۳۷۳). به‌صورت مشخص آثار متأثر از مفهوم پوچی دارای ویژگی‌های مهمی‌اند؛ ازجمله جابه‌جایی جهان بیرونی با چشم‌اندازی درونی، نبود جدایی آشکاری بین خیال و واقعیت، نگرش آزادانه به زمان، چنان‌که به اقتضای

Downloaded from clrj.modares.ac.ir at 14:06 IRST on Sunday November 14th 2021

ذهنی ممکن است قبض‌وبسط یابد، محیط سیالی که ذهنیت‌ها را در قالب استعاره‌های بصری می‌ریزد، و دقت پولادین زبان و ساختار که تنها سپر دفاعی نویسنده دربرابر هرج‌ومرج واقعی زندگی در تجربهٔ زنده است. اصطلاح انتقادی «پوچی» بازتاب یک موضوع فلسفی در ادبیات است. در ادبیات، سندی که در بحث پوچی اغلب از آن نقل‌قول می‌شود، مجموعه‌مقالاتی است باعنوان *اسطورهٔ سیزیف* از آلبر کامو؛ کسی که هنوز در مقام نویسندهٔ *بیگانه* و *سیزیف*، صاحب فلسفهٔ پوچی و یک اگزیستانسیالیست شهره است. انسان غربی مخلوق پوچی است و اولین قهرمانان *بیگانه* ناشی از نیهیلیسم در ادبیات این فرهنگ ظهور یافته‌اند. آلبر کامو به مفهوم پوچی رنگی تازه بخشید؛ تا جایی که همراه با مفهوم پوچی، نام کامو نیز به ذهن می‌رسد. کامو برای پوچی آگاهی قائل است. از نظر او، چون آگاهی برابر خودآگاهی است، انسان هرگز نمی‌تواند چیزی باشد بدون اینکه خود بداند. من تنبل هستم، یعنی که من می‌دانم تنبلم؛ پس خود انتخاب می‌کنم که تنبل باشم (و مسئولیت آن نیز با خود من است)؛ نه اینکه انتخاب می‌کنم، زیرا به‌علتی که تقصیر من نیست، تنبل هستم. *بیگانه‌ی* کامو نیز در سال ۱۹۴۲ م منتشر شد؛ درست در همان سالی که *اسطورهٔ سیزیف* را نیز چاپ کرده بود. این دو اثر از نظر درون‌مایه بسیار به هم نزدیک‌اند، هرچند شکلی متفاوت دارند؛ چراکه یکی جستار است و دیگری رمان. سخن کامو، چه در *بیگانه* و چه در *اسطورهٔ سیزیف*، این است: «پوچی دراصل چیزی جز جدایی نیست و آن نه از وجود آدمی سرچشمه می‌گیرد و نه از جهان؛ پوچی زادهٔ برخورد این دو با هم است».

کامو در گروه نویسندگانی قرار می‌گیرد که فکروذکرش مرگ است؛ اما واکنشش به این حس مرگ نه روی آوردن به هنر (راه‌حل پروست و جویس و نسل آن‌ها)، بلکه تمرکز بر

Downloaded from clrj.modares.ac.ir at 14:06 IRST on Sunday November 14th 2021

زندگی با همهٔ مرگ‌ها و خشونت‌های آن است به قصد استخراج آرمانی از آن که تکیه‌گاه زندگی شود. از نظر کامو، دربارهٔ این مسئله که همهٔ آدم‌ها می‌میرند، کاری از ما ساخته نیست؛ اما اینکه همهٔ انسان‌ها رنج می‌برند، وضعی است که می‌توانیم اصلاحش کنیم. اینجاست که شوق زندگی الجزایری بدبینی را تعدیل می‌کند: پوچی آغاز است، ولی پایان نیست (Bersani, 1970). پاسخ پوچی به سرنوشت ــ سرنوشتی که همیشه برابر با مرگ است ــ هرگز نیستی-گرایانه نیست، بلکه دعوت به عمل و فعالیت بی‌امان است.

۲ـ۱ـ۲. شیءانگاری یا شیءوارگی

گئورگ لوکاچ، مارکسیست مجارستانی، مفهوم شیءانگاری را مطرح کرد. لوکاچ شیءوارگی را تحت تأثیر ماکس وبر، زیمل و مخصوصاً مفهوم بت‌انگاری کالایی کارل مارکس به‌کار برد. به‌عقیدهٔ مارکس، در نظام سرمایه‌داری، کالا جنبهٔ رازآمیزی به خود می گیرد. اما در جهان ادبیات، شیءوارگی با لفظ شیءانگاری بیانگر فرایند جایگزینی مناسبات میان انسان‌ها با مناسبات میان اشیاست. شیءانگاری نظریه‌ای است که در ابتدا در آمریکای شمالی و در حوزهٔ روان‌شناسی اجتماعی پا به عرصهٔ ظهور گذاشت. از سردمداران این نظریه، باربارا فردریکسون و تامی آن رابرت[5] (1997: 178-203) هستند که در این زمینه به پژوهش‌هایی دست زده‌اند. بحث و بررسی دربارهٔ فردیت و شیءانگاری یکی از موضوعات همیشگی نظریه‌های جامعه-شناختی و علوم اجتماعی است. در نظریه‌های فمینیستی، بحث اصلی نه‌تنها همواره برانگیختگی افراد دربرابر هرگونه تبعیض جنسیتی است، بلکه همواره زنان را تشویق می‌کند تا خود را در جامعه ابراز کنند و به فردیت خود اعتبار بخشند (Braidotti, 2000: 185).

Downloaded from clrj.modares.ac.ir at 14:06 IRST on Sunday November 14th 2021

شیءانگاری اصطلاحی است در علوم فلسفه، جامعه‌شناسی و روان‌شناسی. این اصطلاح به این معناست که فرد بیشتر از دیدگاه سوم‌شخص به خود می‌اندیشد و یا خود یا فرد را به‌مثابهٔ شیء ارزیابی می‌کند؛ درنتیجه خود فرد بر صفات «قابل مشاهده» از وجود خود یا دیگری تأکید می‌کند. در این صورت، فرد کمتر به دیدگاه اول‌شخص توجه می‌کند که قاعدتاً در آن، بر صفات اول‌شخص، «نامشهود» و ممتاز وجود او تأکید می‌شود. میشل فوکو (۱۹۹۲) فردیت را روشی که عامل یا سوژه به‌وسیلهٔ آن در یک موقعیت حقیقی در رابطه با خودش تجربه می‌کند، درنظر می‌گیرد. درواقع فردیت مجموعه‌ای از فرم‌های درونی عامل است که با آن‌ها خودش را بازمی‌شناسد و همهٔ رفتارهای بیرونی و کنش‌های عامل براساس همین فرم‌های درونی شکل می‌گیرد. این فردیت سه کلمهٔ کلیدی دارد که به‌ترتیب کنش، بینش و زبان (گفت‌وگو) نامیده می‌شود (پوینده، ۱۳۹۶: ۲۲۰).

کلید دسترسی به فردیت و گریز از شیءوارگی برخورداری از بینش است. از بین تمامی حواس، نگاه یا بینش است که فرد را به فردیت می‌رساند. بینش و نگاه حوزهٔ تسلط و قدرت است. کسی که می‌بیند، بدون اینکه لازم باشد با دیگری ارتباط داشته باشد، به او دسترسی خواهد داشت و دیگری را ابژهٔ خود می‌کند و نداشتن بینش و نگاه کناره‌گیری شیء (ابژه) از سوژه است (سجادی و سجادی، ۱۳۹۹).

۲ـ۱ـ۳. خلاصهٔ *بیگانه*

بیگانه قصهٔ روشنی دارد. مورسو قهرمان داستان *بیگانه* است که در شهری، با یک شغل دفتری روزگار سپری می‌کند. کامو، خود در دوران تحصیل چنین مشاغلی داشت و زمانی که روزنامه‌نگار بود، نوشته‌هایش را با نام مستعار «مورسو» منتشر می‌کرد. داستان *بیگانه* با خبر مرگ مادر مورسو آغاز می‌شود؛ اتفاقی که هیچ تأثیر مثبت یا منفی در روحیهٔ مورسو، فرزند این مادر ندارد. مورسو در داستان *بیگانه* به‌عنوان شخصیت اصلی، سرگذشت خود را روایت می‌کند. او

Downloaded from clrj.modares.ac.ir at 14:06 IRST on Sunday November 14th 2021

در سخت‌ترین شرایط زندگی‌اش، با خونسردی کامل رفتار می‌کند و بدون هیچ تشویشی، با هرگونه اتفاقی در زندگی‌اش مواجه می‌شود و به‌آسانی از کنار آن‌ها می‌گذرد. برحسب اتفاق، مورسو مرتکب قتل می‌شود و مرد عربی را به ضرب گلوله می‌کُشد. دستگیر و در دادگاه حاضر می‌شود. دادستان رفتار مورسو را رفتار تبهکاری بی‌عاطفه و اصلاح‌ناپذیر توصیف می‌کند که با عناصر نامطلوب دیگری نیز هم‌نشین شده است. دادگاه او را گناهکار تشخیص می‌دهد و محکوم به اعدام می‌کند. توضیح او درمورد علت قتل و تیراندازی (حساسیت شدید به نور آفتاب) باعث تعجب حاضران در دادگاه می‌شود. زمانی که مورسو منتظر اجرای حکم اعدام است، برخلاف میل او، کشیش زندان به ملاقاتش می‌رود. اما مورسو پیشنهادهای کشیش را رد می‌کند و عقاید مذهبی و اجتماعی او را بی‌ارزش می‌یابد: «همه یک روز محکوم به مرگ می‌شدند؛ نوبت او هم می‌رسید و چه فرقی می‌کرد اگر وقتی متهم به قتل می‌شد، برای این اعدامش می‌کردند که در تشییع‌جنازهٔ مادرش گریه نکرده بود، چون آخرش همه به یک جا ختم می‌شد» (کامو، ۱۳۷۸: ۱۱۸ـ۱۱۹).

۲ـ۱ـ۴. خلاصهٔ *بوف کور*

داستان *بوف کور* با حرف‌های راوی، شخصیت اول داستان، آغاز می‌شود. او تنها و ناامید در اتاقی کوچک، بیرون از شهر زندگی می‌کند. داستان از دو بخش تشکیل شده است. در هریک از این بخش‌ها، راوی با یک زن ملاقات می‌کند که زندگی‌اش به‌واسطهٔ آن دگرگون می‌شود.

در بخش اول رمان، نخستین زنی که در داستان توصیف می‌شود، «فرشته» است؛ زنی است با «چشم‌های جادویی» و «اندام اثیری باریک و مه‌آلود» که «گویا متعلق به این دنیای پست

Downloaded from clrj.modares.ac.ir at 14:06 IRST on Sunday November 14th 2021

درنده» نیست. در آغاز، راوی، شخصیت اصلی داستان، بلند می‌شود و از سوراخ هواخور چشمش به بیرون می‌افتد و این زن اثیری را می‌بیند: «دختر نگاه می‌کرد، بی‌آنکه نگاه کرده باشد، لبخند مدهوشانه و بی‌اراده‌ای کنار لبش خشک شده بود، مثل اینکه به فکر شخص غایبی بوده باشد» (هدایت، ۱۳۸۳: ۱۶).

اما از آن پس زن ناپدید می‌شود و وی دو ماه و چهار روز بیهوده می‌کوشد تا این «سرچشمهٔ تعجب و الهام ناگفتنی» را در اطراف خانه‌اش بیابد (جاوید، ۱۳۹۴: ۴۹). جست‌وجوی گم‌شده ادامه می‌یابد تا آنکه «شب آخر» راوی در بازگشت از «پرسه‌زدن‌های بی‌اراده»اش هیکل سیاه‌پوش همان دختر را با دو چشم درشت سیاه مورب، تیره و براق، «مثل گوی الماس سیاهی که در اشک انداخته باشند»، در میان «صورت مهتابی لاغر» جلوی درِ خانه‌اش می‌بیند. دختر پس از باز شدن در، بدون اراده، «مانند یک نفر خوابگرد بی‌هیچ سخنی»، به درون خانه می‌رود و آرام بر تختخواب راوی دراز می‌کشد و چشم‌های خسته‌اش را مثل اینکه یک چیز غیرطبیعی که همه‌کس نمی‌تواند ببیند، آهسته می‌بندد و مرگ را در آغوش می‌کشد (هدایت، ۱۳۸۳: ۲۵).

راوی پس از چند ساعت می‌فهمد که زن مرده است و آن‌گاه به فکر چال کردن نعش می‌افتد، آن‌هم به‌گونه‌ای که هیچ‌کس از مردمان معمولی چشمش به او نیفتد. دست‌به‌کار می‌شود و با کاردی دسته‌استخوانی سر از تن زن اثیری جدا می‌کند. دست‌ها و پاهایش را می‌برد و اندام‌های بریدهٔ او را در چمدانی جا می‌دهد. راوی با کمک پیرمردی نعش‌کش و قوزکرده که به‌طرزی عجیب در زیر درخت سروی بیرون از خانه پیدایش می‌شود، زن را در گورستانی قدیمی دفن می‌کند. همان روز گلدانی در جای قبر کَنده‌شده، متعلق به شهر قدیم ری، از زیر

Downloaded from clrj.modares.ac.ir at 14:06 IRST on Sunday November 14th 2021

خاک بیرون می‌آید که پیرمرد آن را به یادگار، به راوی می‌بخشد و سپس او را با «کالسکهٔ نعش‌کش لکنته که به دو اسب سیاه لاغر بسته شده» به خانه‌اش می‌رساند (همان، ۴۸).

راوی وقتی به خانه می‌رسد، به خواب می‌رود و در این هنگام در حالتی «نیمه‌خواب و نیمه‌اغما»، خمود و کرخت، حالات و وقایع گذشته و یادگارهای پاک‌شده و فراموش‌شدهٔ زمان بچگی‌اش را در ذهن می‌بیند. اما وقتی که از خواب بیدار می‌شود، خود را در دنیای جدیدی می‌یابد. او دیگر آن مرد قبلی نیست و دارای خانواده است. دنیای جدید راوی بسیار حقیر است و آدم‌هایش عبارت‌اند از: ننه‌جون، دایهٔ او و همسرش «لکاته» که دخترعمهٔ راوی است. راوی و زنش نه‌تنها قوم‌وخویش نزدیک‌اند، بلکه دایه هر دو را که در یک ننوی دونفره می‌خوابیده‌اند، با هم شیر می‌داده است. بنابراین عمه مادرِ رضاعی راوی است. راوی اصلاً پدر و مادرش را ندیده و عمه، مادر همسرش، وی را بزرگ کرده است و چنان‌که خود می‌گوید: «برای همین علاقه بود که دخترش را به زنی گرفتم». این لکاته دومین زنی است که در *بوف کور* نقش اساسی دارد و گفتنی است که راوی به‌خاطر حفظ آبرو مجبور شده با وی ازدواج کند؛ چون دختر پیش از زناشویی یک بار خود را از سر مکر و حیله به همسر آینده‌اش تسلیم کرده بود. راوی دو ماه و چهار روز دور از همسرش، روی زمین می‌خوابیده است و بعد هم در اتاقی دیگر؛ اما زن «فاسق‌های جفت‌وتاق دارد»: «سیرابی‌فروش، جگرکی، رئیس داروغه، سوداگر، فیلسوف، شاگرد کله‌پز و...» که وی از آنان بار گرفته است و راوی با تحمل خفت و خواری آن «رجاله»ها را برای زنش غر می‌زند. او همواره می‌ترسیده که زن از دستش دربرود و او را رها کند. راوی درنهایت تصمیم می‌گیرد با گزلیک دسته‌استخوانی‌اش، به تقلید از مرد قصاب، خودش را چون گوسفند تکه‌تکه کند و لکاته را نیز ازهم بدرد. راوی گزلیک‌به‌دست

Downloaded from clrj.modares.ac.ir at 14:06 IRST on Sunday November 14th 2021

در رختخواب لکاته می‌خزد و با احساس عشق و کینه و ترس و کیف توأمان، او را در آغوش می‌گیرد و زنش را می‌کُشد. بعد از این عمل، هراسان به اتاقش بازمی‌گردد و در نور پیه‌سوز، مشتش را باز می‌کند و می‌بیند چشم لکاته، همسرش، را در مشت خود دارد. آن‌گاه در آینه به صورت خویش می‌نگرد و می‌بیند که «شبیه نه، اصلاً خودِ پیرمرد خنزرپنزری شده است» (همان، ۵۰ـ۱۲۰). راوی از فرط اضطراب بیدار می‌شود و می‌بیند که در همان اتاق سابق خویش، در زندگی اولش قرار دارد؛ همان خانهٔ دور از شهر که راوی در آنجا تنها زندگی می‌کرد.

۲. بحث و بررسی

۲ـ۱. مورسو[۶] یا راوی[۷] (کامو و هدایت)

کتاب *بیگانه‌ی* آلبر کامو و شخصیت مورسو ارتباط وسیع و مهمی با سایر آثار کامو، خصوصاً *افسانهٔ سیزیف*، دارد و در راستای همان نگاه همیشگی کامو است که سعی دارد آن را با دیگران به‌اشتراک بگذارد. اما این ویژگی برای آثار صادق هدایت صدق نمی‌کند. به‌نظر می‌رسد همان‌قدر که آثار کامو یک‌دست است و یک منظومهٔ فکری منسجم را تشکیل می‌دهد، آثار هدایت پراکنده و دارای موضوعات مختلف است.

در *بوف کور*، نویسنده هیچ‌گونه سازوکار مشخصی را برای فهم اثر به خواننده نمی‌دهد. چنین می‌نماید که شخصیت‌ها و نویسندهٔ اثر دچار نوعی سردرگمی مفرط هستند که می‌توان آن را با مفهوم شیءانگاری یا شیءوارگی تحلیل کرد. نکتهٔ مهم دیگری که در مقایسهٔ این دو اثر می‌توان بیان کرد، این است که کامو در جامعه و فرهنگی زیست می‌کند که مدرنیته در آن

Downloaded from clrj.modares.ac.ir at 14:06 IRST on Sunday November 14th 2021

تجربه شده و اثرات منفی آن در بین روشنفکران، نویسندگان و حتی شهروندان درک و مشخص شده است. کامو از همان ابتدا تا انتهای اثرش، تمام ذهنیت و مفاهیمی را که تمایل دارد با خواننده به‌اشتراک بگذارد، بیان می‌کند. هیچ تلاشی برای گمراه کردن خود و خواننده در میان نیست. کامو از همان آغاز، اثرش را با این جمله شروع می‌کند: «امروز مامان مُرد. شاید هم دیروز. نمی‌دانم. تلگرامی از خانهٔ سالمندان به دستم رسید: 'مادر درگذشت. مراسم تدفین فردا. با احترام.' این چیزی را نمی‌رساند. شاید هم دیروز بوده است» (کامو، ۱۳۷۸: ۵).

نویسنده و خود شخصیت مورسو از همان ابتدا بیان می‌کند که مادرش مرده است. او حتی نمی‌داند امروز این اتفاق افتاده یا دیروز. او هیچ توجیهی برای رفتار خود بیان نمی‌کند. برخلاف شخصیت مورسو در *بیگانه* که مدام درحال جدال با خویش است و ضعف‌های خودش را می‌بیند و اساساً چالش او یک جدال درونی است، شخصیت راوی در *بوف کور* هرگز کاستی‌ها و کمبودهای خودش را نشان نمی‌دهد و مدام درپی قضاوت کردن سایر شخصیت‌های اثر است و اساساً چالش راوی نه دارای جدال درونی، بلکه دارای جدال بیرونی با زندگی و آدم‌های دیگر است. راوی بارها در آغاز اثر نیز بیان می‌کند که نمی‌خواهد حرف‌هایش را به ما بگوید.

> من سعی خواهم کرد آنچه را یادم هست، آنچه را که از ارتباط وقایع در نظرم مانده بنویسم، شاید بتوانم راجع به آن یک قضاوت کلی بکنم؛ نه، فقط اطمینان حاصل بکنم و یا اصلاً خودم بتوانم باور بکنم؛ چون برای من هیچ اهمیتی ندارد که دیگران باور بکنند یا نکنند (هدایت، ۱۳۸۳: ۱۰).

۲ـ۲. دیالوگ[۸] یا مونولوگ[۹] (روان‌رنجوری[۱۰] و روان‌پریشی[۱۱])

Downloaded from clrj.modares.ac.ir at 14:06 IRST on Sunday November 14th 2021

به‌منظور تحلیل این دو اثر، از دو مفهوم مهم روان‌شناختی، یعنی روان‌رنجوری و روان‌پریشی، استفاده کرده‌ایم. در وضعیت روان‌رنجوری، فرد اگرچه در درون و با خود دچار چالش‌هایی است، درنهایت ارتباطش را با واقعیت ازدست نمی‌دهد. اما در وضعیت روان‌پریشی، فردِ مبتلا به این معضل به‌صورت کلی ارتباطش را با واقعیت زندگی ازدست می‌دهد و دیگر نمی‌تواند ارتباطش را با سایر انسان‌ها و دنیای بیرون حفظ کند (Eysenck, 1981: 15-40). *بیگانه* اثری است که ماهیت روان‌رنجورانه دارد و این ماهیت ارتباط وسیعی با مفهوم پوچی دارد. در این اثر، اگرچه مورسو روان‌رنجور است، به حقیقت شرایط زندگی خود آگاه است؛ هرچند که با پذیرش رنج همراه شده باشد. مورسو به وضعش واقف است و به زندگی خود ادامه می‌دهد:

> وقتی رفتم بیرون، آفتاب سر زده بود. بالای تپه‌هایی که بین مارنگو و دریا فاصله انداخته بودند، آسمان به سرخی می‌زد. بادی هم که از طرف تپه‌ها می‌آمد، با خودش بوی نمک می‌آورد. پیدا بود روزِ آفتابی است. مدت‌ها بود که ییلاق نیامده بودم و حس می‌کردم که اگر به‌خاطر مامان نبود چقدر الآن می‌توانستم از پیاده‌روی لذت ببرم (کامو، ۱۳۷۸: ۱۸ـ۲۰).

برخلاف *بیگانه‌ی* کامو که ماهیت و ادعای آن روشن است، این سؤالات همواره درخصوص *بوف کور* هدایت مطرح است: آیا *بوف کور* مواجهه با مرگ است؟ آیا مواجهه با زن است؟ آیا مواجهه با رنج است؟ آیا سرگردانی یک اندیشمند در رویارویی با حیات مدرن است؟ آیا مسئله اعتیاد و افسردگی است؟ همان‌طور که مشخص است، از آنجا که اثر هدایت در یک وضعیت مونولوگ قرار دارد، هیچ‌گونه کاربست مشخصی را به ما نشان نمی‌دهد.

Downloaded from clrj.modares.ac.ir at 14:06 IRST on Sunday November 14th 2021

آیا این مردمی که شبیه من هستند که ظاهراً احتیاجات و هوا و هوس مرا دارند، برای مسخره کردن و گول زدن من به‌وجود آمده‌اند؟ آیا آنچه که حس می‌کنم، می‌بینم و می‌سنجم، سرتاسر موهوم نیست که با حقیقت خیلی فرق دارد؟ (هدایت، ۱۳۸۳: ۱۱).

بنابراین می‌توان به این نتیجه رسید که در پوچی همان‌قدر که فرد دارای روان رنجور است، هنوز بر روی زمین پای دارد و زندگی می‌کند، حیات واقعی خود را درک می‌کند و به رنج خود آگاهی دارد؛ اما در اثری که ماهیت شیءوارانه دارد، فرد دچار روان‌پریشی مفرط می‌شود، توانایی ارتباط با دیگران را ازدست می‌دهد، دیالوگی با دیگران برقرار نمی‌کند و دچار مونولوگ مفرط می‌شود.

۲ـ۳. کنش یا بی‌عملی (اختیار[۱۲] و جبر[۱۳])

مفهوم جبر و اختیار از دیرباز مورد توجه اندیشمندان بوده است. در عصر مدرن، توجه به مفهوم اختیار و توانایی بشر در حاکم بودن بر زندگی خویش، پُررنگ‌تر شده است (Cruickshank, 1959). تقابل بین جبر و اختیار امر مهم دیگری است که برای درک تفاوت بین پوچی و شیءوارگی می‌توان از آن استفاده کرد. مطالعهٔ تطبیقی نگارندگان این تحقیق نشان می‌دهد مفهوم پوچی در *بیگانه‌ی* کامو همراه با توانایی انسان در تصمیم‌گیری و اختیار است؛ اما مفهوم شیءوارگی در *بوف کور* هدایت با جبر و ناتوانی فرد برای تغییر همگام و همراه شده است (پوینده، ۱۳۹۶: ۴۱۷).

Downloaded from clrj.modares.ac.ir at 14:06 IRST on Sunday November 14th 2021

شخصیت مورسو در *بیگانه* نیز توانایی داشتن اختیار را به‌روشنی آشکار می‌سازد. مورسو می‌داند که این اختیار را دارد و می‌تواند مرتکب قتل نشود. او حتی زمانی که می‌خواهد دست به جنایت بزند، با خود می‌گوید: می‌شود شلیک کرد و می‌شود شلیک نکرد:

همه‌چیز دوروبر ما بسته شده بود. خیره به هم نگاه می‌کردیم، حتی پلک نمی‌زدیم. همه‌چیز آنجا میان دریا، ماسه و آفتاب، سکوت مضاعف نی‌لبک و آب گیر کرده بود. همین‌موقع بود که متوجه شدم می‌شود شلیک کرد و می‌شود شلیک نکرد (کامو، ۱۳۷۸: ۶۰ـ۶۲).

توانایی داشتن اختیار انسانی در *بیگانه‌ی* کامو، به‌عنوان متنی پوچ‌گرا، کاملاً عیان است؛ اما این مسئله در *بوف کور* هدایت کاملاً متفاوت با *بیگانه* است.

نمی‌دانم چرا دست لرزان خودم را بلند کردم. چون دستم به اختیار خودم نبود و روی زلفش کشیدم؛ زلفی که همیشه روی شقیقه‌هایش چسبیده بود. بعد انگشتانم را در زلفش فروبردم، موهای او سرد و نمناک بود، سرد، کاملاً سرد؛ مثل اینکه چند روز می‌گذشت که مرده بود. من اشتباه نکرده بودم، او مرده بود. دستم را از توی پیش‌سینهٔ او برده، روی قلبش گذاشتم. کمترین تپشی احساس نمی‌شد. آینه را آوردم جلوی بینی او گرفتم، ولی کمترین اثر زندگی در او وجود نداشت (هدایت، ۱۳۸۳: ۲۵ـ۲۸).

شخصیت راوی در *بوف کور* کاملاً مستأصل است و سراسر زندگی او را جبر فراگرفته است. او هیچ کنش و عملی ندارد و بازیچهٔ دیگر آدم‌هاست. هدایت در این اثر، ناتوانی فرد در تغییر شرایط زندگی را به ما نشان می‌دهد. شخصیت‌های رمان او هیچ کنشی را با اختیار خود نمی‌-

Downloaded from clrj.modares.ac.ir at 14:06 IRST on Sunday November 14th 2021

توانند انجام دهند. درواقع همین اختیار و جبر بین تفکر پوچی و وضعیت شیءانگاری تمایز ایجاد می‌کند و سبب می‌شود ما با دو نگاه به این دو اثر بپردازیم. هدایت در *بوف کور*، بارها جبر حاکم بر زندگی شخصیت‌های اثرش را می‌نمایاند و حتی در ساده‌ترین امور نیز برای آن‌ها اختیاری قائل نمی‌شود.

۲ـ۴. داشتن بینش[۱۴] یا نداشتن بینش[۱۵] (تفکر داشتن یا نداشتن)

از نظر آلبر کامو، برای درک مفهوم پوچی نیازمند کشف و فهم راز هستی هستیم. کامو بیان می‌کند که درک پوچی درنتیجهٔ فهم راز هستی پدیدار می‌گردد؛ به این معنا که ماهیت زندگی نوعی پوچی را در درون خود دارد و فهم این پوچی ناگزیر سبب به‌وجود آمدن رنجی در درون ما می‌شود. اگرچه کامو معتقد است این رنج نباید ما را آزار دهد، باید به استقبال این رنج برویم و از آن احساس پیروزی کنیم. در ادامه بندی از بخش انتهایی رمان *بیگانه* را ذکر می‌کنیم که در آن بینش و تفکر پوچی کاموی به‌طور مشخص پدیدار است. در اینجا مورسو، شخصیت اصلی رمان *بیگانه*، به کشیشی که برای آمرزش او به سلولش آمده است، پاسخ می‌دهد:

> شاید به‌نظر دست من خالی می‌آمد. اما من خودم از خودم مطمئن بودم. مطمئن از همه‌چیز و مطمئن از زندگی‌ام و مطمئن از مرگم که به‌زودی به سراغم می‌آمد. بله، این همهٔ چیزی بود که داشتم. اما دست‌کم درست همان‌قدر که این زندگی مرا در چنگش داشت، من هم این زندگی را در چنگ داشتم. حق داشتم، هنوز هم حق دارم، همیشه حق داشتم. فلان‌جور زندگی کرده بودم و می‌توانستم بهمان‌جور زندگی کنم.

Downloaded from clrj.modares.ac.ir at 14:06 IRST on Sunday November 14th 2021

فلان کار را کرده بودم و بهمان کار را نکرده بودم. فلان کار را نکرده بودم و بهمان کار را کرده بودم. خب که چه؟ (کامو، ۱۳۷۸: ۱۲۳).

اما در *بوف کور* هدایت، بینش روشنی دیده نمی‌شود. شاید این اثر بیشتر واکنشی به آغاز حیات مدرن است که به‌شکلی ناهمگون، وارداتی و شتاب‌زده درحال ورود به جامعهٔ زیستی نویسنده است. به‌نظر می‌رسد راوی این اثر به‌شدت از این ورود دچار ترس و شگفتی شده است و برای مقابله با آن هیچ کاری نمی‌تواند انجام دهد. نه می‌تواند با این فرهنگ مدرن وارد گفت‌وگو شود، نه بینشی از خود دارد که با آن بستیزد و نه توانایی کنش قوی درمقابل آن دارد. فقط واکنشی شتاب‌زده و شیءانگارانه باقی می‌ماند که به‌شکلی بی‌نظم و درهم به‌تصویر کشیده شده است. برخلاف *بیگانه* که ماهیتی اختیارگرایانه دارد، *بوف کور* سرشتی جبرگرایانه دارد و فاقد شاخص‌های مهم پوچی است که معمولاً به‌اشتباه به آن نسبت داده می‌شود. *بوف کور* چندان ارتباطی با تفکر و مفهوم پوچی ندارد و بیشتر می‌توان آن را نوعی شیءوارگی تحلیل و ارزیابی کرد.

برخلاف تمام تحلیل‌هایی که از *بوف کور* موجود است، دغدغهٔ اصلی هدایت در این رمان، رویارویی با زن مدرن است. این واکنش تنها امر نظرگیر در رمان است. در این اثر، شخصیت راوی زنان را به دو دسته تقسیم می‌کند: زن اثیری که بسیار پاک، آسمانی و دور از دسترس است و درمقابل زن لکاته که بدکاره و زمینی و در دسترس است. شخصیت راوی بین این دو زن در رفت‌وبرگشت است. گویی هدایت می‌خواهد با نگارش این اثر تصمیمی درمقابل جنس زن مدرن و پیشامدرن بگیرد. او زنان را بر دو قسم می‌داند: زن فرشته‌وار، اثیری و آسمانی (زن خوب) و زن خیانتکار، زمینی و لکاته (زن بد). در این میان نیز، شخصیت راوی قرار دارد

Downloaded from clrj.modares.ac.ir at 14:06 IRST on Sunday November 14th 2021

که نماد جامعهٔ مردسالار ایرانی، در بدو ورود فرهنگ مدرن، است. شخصیت راوی در *بوف کور* دلش برای زن اثیری (پیشامدرن) می‌تپد که دیگر مرده و غیرقابل دسترس است. از سوی دیگر زن مدرن درحال ورود به جامعهٔ اوست که نگاه مثبتی به آن ندارد و گمان می‌کند این زن همان لکاتهٔ گذشتهٔ خودشان است که در شکل و شمایلی دیگر ظاهر شده است. هدایت به این زن زمینی نگاه خوبی ندارد و از آن به‌شدت می‌هراسد (هدایت، ۱۳۸۳: ۷۰ـ۱۰۰).

«دختر اثیری جهان خاطره‌ها و یادهای حسرتبار را در ذهن راوی زنده و بیدار می‌کند و به‌راستی دختری رؤیاوش و خیال‌انگیز است» (همان، ۲۳ـ۲۴).

برخلاف شخصیت راوی در *بوف کور* هدایت، شخصیت مورسو در *بیگانه‌ی* کامو (خصوصاً در قسمت پایانی کتاب) دقیقاً می‌داند چه چیزی می‌خواهد و در انتها به حقیقت پوچی زندگی می‌رسد و دست رد به سینهٔ کشیش می‌زند. مورسو به‌وضوح به ما می‌گوید که زندگی در چنگش بوده و این اختیار را داشته است که چطور زندگی کند و آن خاتمه دهد.

نکتهٔ چشمگیر دیگری که در رمان *بیگانه* به‌چشم می‌خورد، شخصیت زن است. زنان در این اثر اگرچه خیلی کم اما جلوهٔ مثبتی دارند. با این حال، در بینش پوچ‌گرایانه، به جنسیت (زن یا مرد بودن) انسان‌ها توجهی نمی‌شود و بر انسان بودن هر دو جنس تأکید می‌شود. در فلسفه و تفکرات پوچ‌گرایانه، هیچ‌گونه نابرابری و جدالی در خصوص تفاوت زن و مرد وجود ندارد.

پرتال جامع علوم انسانی

۲ـ۵. آگاهی از مرگ یا بی‌اهمیت بودن مرگ (در پوچی و شیءوارگی)

Downloaded from clrj.modares.ac.ir at 14:06 IRST on Sunday November 14th 2021

مرگ موضوعی است که اگرچه متفاوت، هم در رمان *بیگانه‌ی* آلبر کامو و هم در *بوف کور* صادق هدایت دیده می‌شود؛ با این حال، نقش و اهمیت مرگ در این دو اثر تفاوت‌هایی دارد. در تفکرات پوچ‌گرایانه، مفهوم مرگ اهمیت زیادی دارد. برخلاف تصورات عمومی، در فلسفهٔ پوچی مرگ هیچ‌گاه به‌معنای خودکشی نبوده است. از سوی دیگر در وضعیت شیءوارگی، اگرچه مرگ قابل رؤیت است، اتفاقی بی‌اهمیت قلمداد می‌شود و چندان مورد توجه نیست. تفاوت در پرداختن به مرگ و اهمیت آن در این دو اثر مورد بررسی کامل مشخص است. در سراسر *بوف کور* هدایت، اگرچه مرگ رخ می‌دهد، هیچ‌گاه نویسندهٔ اثر دربارهٔ آن توضیح نمی‌دهد و حتی مورد اعتنایش نیست.

> برای اولین بار بعد از مدت طولانی به مامان فکر کردم. احساس کردم حالا می‌فهمم چرا در این آخرِعمری «نامزد» گرفته بود. چرا بازی را از سر گرفته بود. حتی آنجا، در آن خانهٔ سالمندان که زندگی‌ها کم‌کم محو می‌شدند، غروب یک فرصت کوتاه غم-انگیز بود. مامان این‌همه نزدیک به مرگ حتماً احساس کرده بود دارد آزاد می‌شود و آماده برای آنکه زندگی‌اش را از سر بگیرد. هیچ‌کس، هیچ‌کس حق نداشت برای او گریه کند و من هم احساس کردم آماده‌ام زندگی‌ام را از سر بگیرم (کامو، ۱۳۷۸: ۱۲۵).

چنان‌که از این بند روشن است، در پایان رمان، شخصیت مورسو دچار دگرگونی بزرگی می‌شود و با اندیشیدن به مرگ، اهمیت زندگی را درمی‌یابد. مورسو در پایان اثر حتی کاری را که مادرش قبل از مرگ انجام داده است (تجدید فراش در سالمندی)، درک می‌کند و می‌گوید که خود او آماده است تا زندگی را از سر بگیرد. همین امر نشان می‌دهد که در فلسفهٔ پوچی، اندیشیدن به مرگ اهمیت زیادی دارد. اما موضوع مرگ در *بوف کور* صادق هدایت متفاوت با

Downloaded from clrj.modares.ac.ir at 14:06 IRST on Sunday November 14th 2021

بیگانه‌ی آلبر کامو است. در *بوف کور*، مفهوم مرگ اهمیت چندانی ندارد و همواره با بی‌اعتنایی به‌تصویر کشیده می‌شود. شخصیت‌ها خیلی راحت می‌میرند و هیچ اتفاق خاصی هم نمی‌افتد. اساساً مرگ کمترین اهمیت را در رمان *بوف کور* دارد و هر دو شخصیت زن این اثر خیلی راحت می‌میرند و ازبین می‌روند و هیچ‌گونه روشنگری، پیام یا مفهومی برای شخصیت راوی یا خوانندهٔ اثر به‌همراه ندارد.

۳. نتیجه

در این تحقیق، به تفاوت و تحلیل تطبیقی مفهوم پوچی با شیءوارگی در *بیگانه‌ی* آلبر کامو و *بوف کور* صادق هدایت پرداختیم و در ادامه این آثار را در سطح کنش و گفت‌وگوی شخصیت‌ها ارزیابی کردیم و در پایان بررسی بینش (تفکر) در این دو اثر را درنظر داشتیم.

نتایج تحقیق نشان می‌دهد برخلاف شیءوارگی مشهود در *بوف کور* هدایت، پوچی (*بیگانه‌ی* کامو) انسان‌ها را به تفکر فرامی‌خواند و شیوهٔ زیست تازه‌ای را به ما نشان می‌دهد. اما شیءوارگی (*بوف کور* هدایت) ما را دچار سرگشتگی می‌کند، از خود دور می‌کند و هیچ‌گونه پیشنهاد مشخصی برای ما ندارد. شیءوارگی *بوف کور* را می‌توان در مواجهه با مدرنیسمی دانست که دارد به سمت نویسنده و جامعه‌اش با سرعت هجوم می‌آورد و شخصیت‌های آن را دچار ترس، پریشانی و سردرگمی مفرط کرده است.

Downloaded from clrj.modares.ac.ir at 14:06 IRST on Sunday November 14th 2021

بااینکه وجود رنج در مفهوم پوچی و *بیگانه‌ی* آلبر کامو کاملاً مشخص است، مورسو، شخصیت اصلی داستان، دچار توهم نشده و هنوز از لذت‌های زندگی آگاه است. بنابراین می‌توان گفت در وضعیت پوچی اگرچه فرد دچار روانی رنجور است، از این رنج آگاهی کامل دارد. این درحالی است که در وضعیت شیءوارگی، فرد دچار فضای رعب‌آور می‌شود و درکی از شرایط موجود خود نیز ندارد. مدام به‌سمت مفاهیم مختلف حرکت می‌کند؛ اما هیچ‌کدام را به سرانجام و نتیجه نمی‌رساند.

بنابراین در تفکر پوچی، فرد توانایی داشتن اختیار را درک می‌کند و می‌داند که توانایی انتخاب دارد و می‌تواند یک عمل را انجام بدهد یا ندهد. اما در وضعیت شیءانگاری، فرد کاملاً خود و زندگی را در سیطرهٔ جبر می‌بیند و قائل به هیچ اختیاری در عمل و کنش خود نیست. یکی از مهم‌ترین سویه‌های تفکر پوچی، اگرچه در یک وضعیت بسیار دشوار، این است که فرد مسئولیت کنش خود را می‌پذیرد. کامو این آزادی و اختیار را در *اسطورهٔ سیزیف* خود نیز گوشزد و بیان می‌کند که سیزیف از به‌دست آوردن آزادی سرخوش است و این را نوعی اختیار می‌داند. این همان چیزی است که در وضعیت شیءانگاری وجود ندارد. یکی از اصلی‌ترین ویژگی‌های وضعیت شیءانگاری پذیرش جبر و نداشتن عمل است؛ امری که در زندگی شخصیت راوی در *بوف کور* هدایت کاملاً پدیدار است و بارها آن را به‌نمایش می‌گذارد.

در پایان و با توجه به تحلیل‌هایی که در این تحقیق بیان شد، می‌توان نتیجه گرفت که آلبر کامو در بیان اندیشهٔ خود کاربست مشخصی دارد؛ اما صادق هدایت در آثار خود کاربست روشنی ندارد و دچار نوعی تعارض است. شخصیت مورسو در رمان *بیگانه* بینش آشکاری

Downloaded from clrj.modares.ac.ir at 14:06 IRST on Sunday November 14th 2021

دارد؛ اما شخصیت راوی در *بوف کور* هدایت دچار جبر است، از گفت‌وگو با دیگران فراری است، هیچ کنش و یا بینش روشن و مشخصی ندارد و دچار شیءوارگی شده است. تنها چیزی که در *بوف کور* هدایت مورد توجه است، واکنش او (نه الزاماً بینش و یا کنش و گفت‌وگو) به زنان است. او فرهنگ مدرن را برای زنان تعالی‌بخش و رهایی‌بخش نمی‌داند و معتقد است فرهنگ مدرن سبب سردرگمی و زوال زنان و شخصیت آن‌ها می‌شود. با این حال، شخصیت راوی در *بوف کور* هدایت هیچ خواسته، بینش، کنش و گفت‌وگویی را حتی با خواننده از خود بروز نمی‌دهد و این روند تا پایان اثر ادامه دارد.

پی‌نوشت‌ها

1. Nihilism
2. Albert Camus
3. Objectification
4. Lukács
5. Fredrickson & Roberts
6. Meursault
7. Narrator
8. Dialogue
9. Monologue
10. Neuroticisim
11. Psychosis
12. Radicalism
13. Free will
14. Insight
15. Deficiency of insight

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

منابع

– اتابکی، تورج (۱۳۸۵). *تجدد آمرانه*. مترجم مهدی حقیقت‌خواه. چ ۷. تهران: ققنوس.

Downloaded from clrj.modares.ac.ir at 14:06 IRST on Sunday November 14th 2021

– احمدی، بابک (۱۳۹۳). *معمای مدرنیته*. تهران: نشر مرکز.

– ارجمند، محسن و حسن رفیعی (۱۳۹۸). *خلاصهٔ زمینهٔ روانشناسی اتکینسون و هیلگارد*. تهران: روزبهان.

– امید، مسعود (۱۳۷۳). «ماهیت پوچی». *کیهان اندیشه*. ش ۵۷. صص ۲۴ـ۶۲.

– بهارلو، محمد (۱۳۷۹). «عشق و مرگ در آثار صادق هدایت». *ماهنامهٔ گلستانه*. ش ۱۷ و ۱۸. صص ۱۶ـ۷۸.

– جاوید، رضا (۱۳۹۴). *هدایت تاریخ و تراژدی*. تهران: نشر نی.

– جلاله‌وند آلکامی، مجید (۱۳۹۴). «راوی بوف کور، رانهٔ مرگ و شکاف در نظم نمادین». *ادب‌پژوهی*. ش ۴. صص۹ـ۳۶.

– حیدری، فاطمه و میثم فرد (۱۳۹۲). «خوانش لاکانی روان‌پریشی رمان بوف کور». *ادبیات معاصر جهان*. د ۱۸. ش ۲. صص ۴۳ـ۶۱.

– ستاری، جلال (۱۳۹۲). *بازتاب اسطوره در بوف کور* (ادیپ یا مادینه‌جان). تهران: توس.

– سجادی، منصوره و سیده یاسمین سجادی (۱۳۹۹). «مطالعهٔ تطبیقی وضعیت شیءوارگی در شخصیت‌های زن در رمان سووشون اثر سیمین دانشور و دگرگونی اثر میشل بوتور». *پژوهش‌های ادبیات تطبیقی*. د ۱. ش ۸. صص ۱۶۰ـ۱۸۱.

– فرجی، علیرضا (۱۳۸۹). *نیهیلیستی عصیانگر*. تهران: خجسته.

– قادری، فاطمه و محمدرضا فارسیان (۱۳۹۸). «بازتاب مفهوم مرگ در اندیشهٔ آلبر کامو و صادق هدایت». *مطالعات زبان و ترجمه*. د ۵۲. ش ۳. صص ۸ـ۲۱.

– کاتوزیان، محمدعلی همایون (۱۳۷۳). *دربارهٔ بوف کور صادق هدایت*. تهران: نشر مرکز.

– کامو، آلبر (۱۳۸۸). *بیگانه*. مترجم خشایار دیهیمی. تهران: نشر ماهی.

Downloaded from clrj.modares.ac.ir at 14:06 IRST on Sunday November 14th 2021

– کامو، آلبر (۱۳۹۳). *اسطورهٔ سیزیف*. مترجم مهستی بحرینی. تهران: نشر چشمه.

– کمپانی زارع، مهدی (۱۳۹۰). *مرگ‌اندیشی از گیل‌گمش تا کامو*. تهران: نگاه معاصر.

– پوینده، محمدجعفر (۱۳۹۶). *تاریخ و آگاهی طبقاتی پژوهشی در دیالکتیک مارکسیستی لوکاچ*. تهران: بوتیمار.

– نیکجو، احمد (۱۳۹۴). «آلبر کامو: اندیشه بر طغیان». فصلنامهٔ *جامعه‌شناسی فرهنگ و هنر*. د ۳. ش ۸. صص ۱۲۰ـ۱۴۸.

– هدایت، صادق (۱۳۸۳). *بوف کور*. تهران: معین.

– هینچلیف، آرنولد (۱۳۹۹). *پوچی*. مترجم حسن افشار. تهران: نشر مرکز.

- Bersani, L. (1970). "The Stranger's Secrets". *Novel: A Forum on Fiction*. Vol. 3. No. 3. pp. 212–224. JSTOR 1344914.

- Braidotti, D. (2000). *Albert Camus the Algerian: Colonialism, Terrorism, Justice*. Columbia University Press.

- Cruickshank, J. (1959). *Alber Camus and Literature of Revolt*. London.

- Eysenck, H. J. (1981). *A Model for Personality*. Springer.

- Fredrickson, B. L. & T. A. Roberts (1997). "Objectification Theory: Toward understanding women's lived experiences and mental health risks". *Psychology of Women Quarterly*. No. 21. pp. 173-206.

- Hosseini, R. (2017). *Crise de la modernité et modernité en crise* [Modernity crisis and modernity in crisis]. Paris, France: Harmattan.

- Szmurlo, K. (1995). "Le désir de l'espace féminin dans l'écriture de Michel Butor". *Moderne Language Studies*. Vol. 25. No. 4. pp. 75-83.